بررسی هویت فکری انقلاب اسلامی (قسمت دوم)

پدید آورنده : حسین حق پرست ، صفحه 16

اشاره: در شماره پیشین هویت فکری انقلاب اسلامی و جریان های فکری پیش از انقلاب مورد بررسی قرار گرفت و در این بررسی به دو جریان سکولاریسم و ملی گرایی اشاره شد. اکنون به بررسی دیگر جریان ها پرداخته می شود.

3. جریان فکری مارکسیسم و حزب توده

مارکسیسم، جریان فکری مادی و الحادی است که از تفکرات مارکس و پیروان او نشأت گرفته است. مارکسیسم به موازات ملی گرایی در ایران در عرصه مبارزات سیاسی نقش ایفا می کرد و سالیانی جوانان پر شور ایران را - که به عشق عدالت و رسیدن به پیشرفت های علمی و صنعتی، مثل اروپا، خواهان راه و روشی بودند - به دنبال خود کشانید.

برخی از اندیشه های وارداتی مانند ملی گرایی و سکولاریسم بیشتر در میان شخصیت ها و اقشار تحصیل کرده به صورت پراکنده و غیر متمرکز وجود داشت، ولی جریان فکری چپ (مارکسیسم) در قالب تشکیلات سازمان یافته حزبی و متمرکز؛ یعنی در قالب حزب توده فعالیت می کرد.

گر چه سر خوردگی از ناسیونالیسم و دیکتاتوری رضاخان محرک جریان فکری مارکسیسم بود، امّا مبلغان این افکار از همان ابتدا با حربه آزادی، به انتقاد و مبارزه علیه «ارتجاع و اشرافیت» دست زدند و نشریات آن ها به اصطلاح خودشان به «آخوند بازی و کهنه پرستی» نیز حمله می کرد و به این ترتیب ماهیت ضد مذهبی خود را آشکار می ساخت.

مارکسیسم، جریانی غیر موفق

مارکسیسم در ایران موفقیت چندانی کسب نکرد و حتی از ملی گرایی نیز ناموفق تر بود. علت این عدم موفقیت را باید در عوامل زیر جست و جو کرد:

الف) ماهیت الحادی و اساس مادیگری مارکسیسم که با تفکرات جامعه ایرانی و اعتقادات عمیق مذهبی مردم ایران در تضاد بود، نمی توانست مقبولیت چندانی داشته باشد؛

ب) وابستگی شدید مارکسیست ها به مسکو.

با توجه به سوابق تلخ روابط ایران و روسیه و نظر به آن که آنها گروهی غیر مستقل و وابسته به بیگانه، بلکه بازیچه دست سیاست های بین المللی شوروی سابق بودند، نمی توانستند از مقبولیت اجتماعی برخوردار باشند.

گر چه جریان چپ توانست در مدّت چند سال حیات علنی خود موفقیت هایی به دست آورد، اما در نهایت متلاشی شد و به جایی نرسید.

در نتیجه جریان فکری مارکسیسم نیز همچون دو جریان فکری گذشته نمی توانست مکتب فکری انقلاب اسلامی باشد.

4. جریان های فکری التقاطی

جریان های فکری التقاطی در شکل های مختلف بعد از سال 1332 و سقوط دکتر مصدق و قدرت یافتن شاه در ایران به وجود آمدند و سعی در آشتی دادن بین اسلام و جریان های فکری وارداتی قبلی (ملی گرایی، ارمغان غرب و مارکسیسم، تحفه شرق) داشتند و به همین دلیل به آنها التقاطی گفته می شود. از میان این جریان های فکری فقط به دو نمونه بارز آن ها اشاره می کنیم.

الف) نهضت آزادی

نهضت آزادی سمبل جریان التقاطی اصلاح طلب است. معتقدان به این جریان فکری بین اسلام و معیارهای دمکراتیک و علم جدید قایل به جمع بودند و بدین منظور اصلاح برخی از مبادی دینی و تحلیل علمی آن ها را مدنظر داشتند تا به تصور خود دین را توانمند کرده و بر تحوّلات عصر جدید منطبق نمایند.

آن ها علاوه بر اصلاح طلبی دینی، به لحاظ سیاسی نیز اصلاح طلب بوده و شعار تحدید حدود قدرت حکومت (شاه سلطنت کند نه حکومت) را سر می دادند و به مبارزه سیاسی در قالب قانون اساسی مشروطه پایبند بودند. این ها همچنین با پذیرش مستلزمات عصر جدید در صدد بودند که برای آن ها مبادی دینی و اسلامی دست و پا کنند و بدین منظور به تفسیر و تأویل قرآن کریم و نهج البلاغه می پرداختند.

آن ها هیچ اعتقادی به بیرون کردن شاه از ایران نداشتند و به سلطنت و نه حکومت شاه راضی بودند. نهضت آزادی ایران که مدت 9 ماه پس از پیروزی انقلاب به فرمان امام خمینی «ره» گروه حاکم بر کشور بود، هنوز از این اعتقاد خود - که مبارزه می بایست برای بازگشت شاه از حکومت به سلطنت باشد - دست بر نداشته بود.

آیا نهضت آزادی پایگاه فکری انقلاب بود؟

این جریان فکری به خاطر داشتن اشکالاتی همچون «نداشتن خلوص ایدئولوژیک» و «عدم نفی حکومت شاه» هرگز نتوانست یک پایگاه فکری برای انقلاب اسلامی باشد.

نداشتن خلوص ایدئولوژیک:

این جریان فکری به لحاظ آراء و اندیشه ها و توصیه ها و عملکردهای خود خالص نبود. گر چه به ظاهر ادعای اسلام داشت اما در واقع قلبش برای ملیّت - و نه اسلام - می تپید. سعی وافر بانیان این جریان فکری بر فراگیر کردن اندیشه های ملی از طریق استفاده از قرآن کریم بود. یعنی در واقع اسلام را به عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد خود می خواستند. شاید گویاترین جمله برای اثبات مطلب فوق، جمله ای از مهندس بازرگان به عنوان رهبر این جریان فکری باشد.

او پس از شکست دولت موقت و استعفای خود و کابینه اش، دلیل اختلاف خود و یارانش با امام خمینی «ره» را چنین بیان می کند: «هدف اتخاذی دولت موقت خدمت به ایران از طریق اسلام و به دستور اسلام بود. در حالی که آقای خمینی برای انقلاب و برای رسالت خود خدمت به اسلام از طریق ایران را اختیار کرده بودند. به عقیده ایشان (امام خمینی «ره») ملت ایران با دادن خون خودشان، برای اسلام خدمت کردند.»

عدم نفی حکومت شاه:

نهضت آزادی هیچ گاه حکومت شاه را نفی نکرد و خواهان سلطنت شاه در چهارچوب قانون اساسی مشروطه بود. در اصول مرامنامه نهضت آزادی آمده است: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم.»

بازرگان تأکید می کرد که: «تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافی «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَکْفُرُ بِبعضٍ» نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد جامع طرفداری می کنیم.»

آنان قانون اساسی دوران طاغوت را به صورت کامل قبول داشتند و از آنجا که پذیرش سلطنت مشروطه روح قانون اساسی رژیم سابق را تشکیل می داد، طرفداری از سلطنت جایگاه ویژه ای در مواضع و عملکردهای آن ها داشت.

از این رو بازرگان، آنگاه که در عصر پهلوی در دادگاه حکمیت مورد محاکمه قرار می گیرد، طرفداری و دفاع خود از سلطنت را چنین توضیح می دهد: «نظریات ما در مورد سلطنت، هم بر رونق و دوام مقام سلطنت خواهد افزود و هم اجازه تولید نیروهای فوق العاده ملی می دهد.»

و نیز در آنجا می گوید: «ما واقعا طرفدار و موافق آن (سلطنت مشروطه) هستیم.» و بنا بر تأکید بازرگان، نهضت آزادی «فرازنده و بلند کننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت» بود.

پس این جریان فکری نمی تواند مکتب فکری انقلاب اسلامی باشد.

ب) سازمان مجاهدین خلق ایران

از آنجا که این گروه تحت تأثیر مارکسیزم بوده و آن را تفکّر نجات بخش و معارض با بی عدالتی می دانستند، سعی می کردند از آموزه های دینی مطالبی هم سو انتخاب کرده و اسلام را همراه این طرز تفکّر معرفی کنند.

آن ها هم از اصول مارکسیزم می گفتند و هم از اسلام. در واقع سعی می کردند اسلام را بر اساس مبانی مارکسیستی توجیه نمایند.

سازمان مجاهدین خلق در اواخر دهه 1340 تشکیل شد و علی رغم این که یک جریان فکری التقاطی بود و در آن دوگانگی ایدئولوژیک به چشم می خورد، توانست با شعارهای فریبنده، بسیاری از نیروهای مبارز مذهبی را به دور خود جمع کند. ولی استقبال از این سازمان، مشکلات ایدئولوژیک آن را حل نکرد و سرانجام بخش مارکسیستی این جریان فکری بر بخش اسلامی آن غلبه کرد و از سال 1354 به بعد، رهبری مجاهدین خود را رسما مارکسیت اعلام کرد و بدین طریق در پایان کار، این جریان فکری (به طور کامل) در دامان مارکسیزم افتاد.

این جریان فکری نیز - که با دین به شکل واقعی آن تعارض داشت - نمی توانست پایگاه فکری انقلاب اسلامی باشد؛ زیرا مبانی آن بیش از آن که با اسلام سازگار باشد، با مارکسیزم توافق داشت و اگر قرار بود معتقدان به این جریان فکری، انقلابی به وجود آورند، یک انقلاب به شکل انقلاب های مارکسیستی یا مختلط از اسلام و مارکسیسم ایجاد می کردند و این با اساس تفکر حاکم بر جریان انقلاب اسلامی تعارض دارد.

5. جریان فکری اسلام فقاهتی - ولایتی

جریان فکری اسلامی در طول قرن ها در جامعه ایران نفوذ داشته است. مردم ایران بعد از ورود اسلام به ایران، آن را پاسخگوی نیازهای واقعی خود یافتند و به آن گرویدند. وجود اصول آزادی، برادری، برابری، عدالت و... در اسلام موجب شد ایرانیانی که سالیانی طولانی زندگی تحت سلطه حکومت های ظالم و مستبد را تحمل کرده بودند، اسلام را مایه رهایی خود دیده، آن را بپذیرند. این جریان فکری در اعماق جان مردم ایران پایگاهی بسیار قوی و مستحکم داشت؛ درست بر خلاف جریان های فکری وارداتی مارکسیزم، ناسیونالیسم و سکولاریزم که به دلیل عدم سازگاری با آن جریان اصیل، توفیق چندانی نداشتند.

البته با ورود جریان های فکری وارداتی، تا قبل از سال 1332، جریان فکری اسلامی در مقابل آن ها حالت انفعالی داشت و فقط پاسخگوی شبهات مطرح شده از سوی آن ها بود و اتهامات را از خود دفع می کرد؛ اما بعد از کودتای 28 مرداد سال 1332 و شکست دکتر مصدق که در پی آن اندیشه های غیر مذهبی به بن بست رسیدند، جریان فکری اسلام فقاهتی - ولایتی به حالت فعال در آمد و با طی چند مرحله توانست اندیشه مسلط در ایجاد انقلاب اسلامی باشد.

مرحله اول: در این مرحله با اعتقاد به این که برای ساختن جامعه باید ابتدا فرد را ساخت، وارد عمل شد و به تربیت شاگردان بسیار برجسته ای پرداخت. سال های دهه 1330، سال های تربیت افراد بود و امام امت «ره» در این سال ها به تربیت اخلاقی و فکری شاگردان خود پرداخت.

مرحله دوم: در مرحله بعدی که از ابتدای دهه 1340 به اجرا درآمد، ضمن رد مبانی فکری جریان های دیگر، طرحی مشخص برای تشکیل حکومت اسلامی ارائه گردید. از این سال ها به بعد است که امام خمینی «ره» طرح حکومت مبتنی بر ولایت فقیه را که از متن اسلام برخاسته است ارائه می کند و شاگردان امام، آن را ضمن طرد و نفی تفکرات دیگر، تبیین کرده و توضیح می دهند.

در این سال ها دیگر طرفداران جریان فکری اسلام فقاهتی - ولایتی معتقد به سازش با جریانات فکری وارداتی نیستند و معتقدند برای رفع مشکلات و ایجاد یک فضای مطلوب باید حکومت اسلامی تشکیل داد؛ گر چه تا قبل از دهه 1330 با گروه های دیگر ائتلاف و با آن ها همکاری می نمودند.

این فکر بعد از اشاعه در میان مردم، کم کم بر همه جریانات فکری وارداتی والتقاطی غالب گشته و با به بن بست رسیدن بقیه جریانات فکری، اندیشه مسلط برای انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی شد.

اسلام در اعماق قلب و روح اقشار وسیع جامعه نفوذ تاریخی داشت. مذهبی که در روستاها و شهرها و در میان طبقات فقیر و غنی، کارگر، کشاورز و کارمند، دانشجو و روشنفکر، حداقل بر راه و رسم زندگی افراد و احوال شخصیّه آن ها حاکم بود. جامعه ای که حداقل 98% مردم آن مسلمان هستند آمادگی زیادتری برای پذیرش اندیشه مزبور به عنوان اندیشه تحول و تغییر اساسی و از جمله انقلاب داشتند.

مرحوم شهید مطهری در این مورد گفته است: «اسلام دین آزادگی، استقلال و عدالت است. وقتی که مردم این ارزش های اسلامی را از اسلام فرا گرفتند، برای رهایی از چنگال چپاولگران و مستبدان و طواغیت زمان به حول محور اسلام گروشی عمیق تر پیدا کردند. این گنجینه عظیم از ارزش های انسانی... به وسیله یک عده از اسلام شناسان خوب و واقعی وارد خود آگاهی مردم شد؛ یعنی به مردم گفته شد اسلام دین عدالت است، اسلام با تبعیض های طبقاتی مخالف است؛ اسلام دین حریّت و آزادگی است. به این ترتیب علاوه بر معنویت، آرمان ها و مفاهیم دیگری نظیر برابری، آزادی خواهی، عدالت و... رنگ اسلامی به خود گرفته و در ذهن مردم جایگزین شد. درست به دلیل جایگزینی این مفاهیم در ذهن توده مردم بود که انقلاب اسلامی، انقلابی شامل و همه گیر بود.»

پی نوشت ها:

1. انقلاب اسلامی و ریشه های آن، مجموعه مقالات (1)، ص 236.

2. تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص 106.

3. انقلاب اسلامی و ریشه های آن، مجموعه مقالات (1)، صص 241 - 242.

4. مسیح مهاجری، انقلاب اسلامی راه آینده ملتها، ص 58.

5. مهندس مهدی بازرگان، انقلاب اسلامی در دو حرکت، ص 111.

6. اسناد نهضت آزادی، ج 1، ص 17.

7. دائرة المعارف دانش بشر، امیر کبیر، 1349، صص 535 - 527.

8. مهندس مهدی بازرگان، مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی، انتشارات مدرس، 1350، ص 116.

9. همان، ص 212.

10. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص 214.

11. ر.ک: حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 266؛ مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، صص 86 - 87.

12. نمونه این همکاری را در ماجرای مشروطه و ملی شدن صنعت نفت می توان دید.

13. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص 106؛ انقلاب و ریشه ها، حبیب الله طاهری، صص 216 - 218.

14. پیرامون انقلاب اسلامی، آیت الله شهید مرتضی مطهری «ره»، صص 34 - 35.